## ترسیم مرحوم سید كیفیت قضاء كلی و قَدَر جزئی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 برای یاد آوری مطالب گذشته، عرض می‌كنیم كه: در مسئله قضاء كلی و قَدَر جزئی مرحوم سید، كیفیت آن را ترسیم كردند و بعد مُثُل افلاطونی را برای آن مسئله مصداق قرار دادند و یكی از مصادیق حوادث و قضایا در قضاء كلی و قدر جزئی را مثل افلاطونی گرفتند. مانند سایر حوادث و پدیده‌هایی كه در این عالم مُلك پیدا می‌شود. همانطوری كه در این زمینه روایات مختلفی هم هست.

 و در قضاء كلی، بیشتر یك مسئله به نحو ابهام در اذهان ترسیم پیدا كرده. ولی در قدر نه، دیگر مشخص می‌شود و تبدیل به یك تشخص و یك جزئیتی می‌شود كه لا یتغیر و لا یتبدّل است. چون فعلیت پیدا می‌كند و بعد از فعلیت كه دیگر استعدادی نیست تا این‌كه بخواهد تغییر و تبدل پیدا كند.

 در روزهای گذشته عرض شد این مسئله به این كیفیت نیست. مسئله قضاء كلی عبارت است از یك حقیقتِ واقعیه در علم عنائی، كه آن علم عنائی عین عینیت است و صورت علمیه در علم عنائی حق با صورت عینیه هیچ تفاوتی ندارد. و ادله این مسئله را هم عرض كردیم. توالی فاسدی كه بر آن تصویر قِسم اوّل پیش می‌آید یكی این است كه علم باید ما به ازای خارجی داشته باشد در صورت علمیه، امّا اگر آن صورت علمیه عبارت از خود حقیقه الشیء باشد، دیگر حقیقه الشیء نمی‌تواند یك صورت باشد. این یك قضیه.

 مسئله دیگر مسئله جهل باری نسبت به آن حضور عینی و حضور شهودی است كه در صورت عدم وجودِ عینیت، در عالم أعیان، لازمه‌اش جهل باری است، كه آن مستحیل و ممتنع است. چیزهای دیگری هم هست كه فعلًا ما بحثش را نمی‌كنیم. توالی فاسد دیگری هم دارد. مسئله، مسئله استعداد و كیفیت است. كیفیت تبدل هیولا به صورت است، این‌ها چیزهایی است كه صحبتش در جلد ششم اسفار می‌آید.

 در این قضیه عرض شد كه علم عنائی، عین قدر خارجی است. منتها فرقش در مسئله انكشاف است. در مقام انكشاف، وقتی كه آن قدر مشخص می‌شود، و به جزئیت و تشخص می‌رسد، آن‌گاه ما كشف می‌كنیم مسئله به این كیفیت بوده. مثل كشف در مسئله بیع فضولی، یا عقد فضولی و این‌ها، یكی برود یكی را برای دیگری عقد كند.

 مثلا در عقد فضولی آمدیم و برای یك كسی فضولتاً، عقدی كردیم. در مقام رضا، صحبت در این است كه این رضایت، كشف است یا تثبیت است؟ تثبیت فعلی است؟ خب حق مسئله در آنجا، كشف است. یعنی از ابتدای انعقاد آن عقد، و انشاء عقد، از همان موقع، آثار عقد بر آن مترتّب می‌شود. از همان موقع. و این خیلی جالب است ها! خیلی در این مسئله، سرّ است. كه چطور خداوند در اینجا عقد و انشائی كه كس دیگری ایجاد كرده، آن انشاء را، انشاء خود فرد به حساب می‌آورد. انشاء خودِ فرد! یعنی می‌گوید این دلالت بر وحدت نفوس می‌كند. و ببینید چقدر واقعاً اسلام دین عجیبی است. چقدر وحدت و اتحاد در این دین نهفته است[[1]](#footnote-1). كه انشاء را كس دیگر می‌كند، ولی خدا آن ار در حق انسان تنفیذ و انجاز می‌كند. و این مسئله خیلی عجیب است، خلاصه یك نكته‌ای دارد، همین‌طوری نیست، مبانی شرع همه بر اساس حكمت است. منتها از آن‌جایی كه بالاخره خود انسان هم مختار است و نمی‌شود این مسئله نادیده گرفته شود، این عقد در فعلیتش ـ از تنجّز كه گذشته ـ قائم به رضایت شخص است. باید رضایت شخص در اینجا مورد لحاظ قرار بگیرد.

 در قضیه قضاء كلی و در قدر جزئی، صحبت همین است. همه عالم وجود، همه آن‌چه كه ماسوی الله است، بأی نحو كان، در همه مراتب تجرد، چه عوالم عقول منفصل، و ملائكه، و چه عوالم پایین‌تر، عوالم معانی و صور، و مثال، و شهادت، بأنواعها، تمام این‌ها در آن قضاء كلی، به مشیت واحده، همه این‌ها تكوّن پیدا كرده[[2]](#footnote-2).

 اینطور نیست كه خدا الآن بنشیند یك عده را خلق كند، بعد تا فردا صبر كند، فردا یك عده دیگر را. این صبری كه می‌خواهد تا فردا بكند، این صبر به چه رجحانی و چه تأملی تحقق پیدا می‌كند؟ این چه ترجیحی در اینجا دارد؟ صبری كه انسان می‌كند به خاطر چیست؟ این به خاطر رعایت مصالحی است كه نمی‌تواند الآن این فعل را در امروز انجام بدهد و باید صبر كند فردا انجام بدهد، هفته دیگر انجام بدهد، بگذارد ماه بعد انجام بدهد، مثلا الآن زمینه‌اش نیست، خب این‌ها مصالحی است كه فاعل در انجام آن در نظر می‌گیرد. یا این‌كه موانع خارجی است، این می‌خواهد انجام بدهد، مانع هست و نمی‌گذارد. فردا مانع بر طرف می‌شود، دست به این اقدام و به این عمل می‌زند. در ذات باری چه مانعی وجود دارد برای انجاز اراده و برای تنفیذ اراده؟ چه مانعی وجود دارد؟ چه ترجیحی برای تأخیر اراده بعد از اراده وجود دارد؟ هیچی! هیچ ترجیحی وجود ندارد.

 پس علاوه بر این مطالبی كه بر آن مترتّب هست، تمام ما سوی الله، كه بر او اسم خلق گذاشته می‌شود، چه مجرّده و چه غیر مجرده خودش به اراده واحده، به كلمه كن تكوینی، نفس آن اراده بر تحقق، مساوقٌ لوجوده الخارجی، به همان اراده، عینیت می‌بخشد و به نفس آن اراده، هم صورت و هم ذی‌الصوره خلق می‌شود.

 آنوقت شما می‌بینید مسئله ارتباط بین حادث و قدیم، كه از مشكل‌ترین مسائل فلسفی است[[3]](#footnote-3)، و من خودم به شخصه، ندیده‌ام، ـ حالا شاید من متوجه نشده‌ام، و یا تحقیق و تفحصم كافی نبوده، ـ كه این مسئله ربط بین حادث و قدیم را، به آن نحوی كه بزرگان ترسیم كرده‌اند، بخواهد در كتب بیان بشود [حل می‌شود.] لذا این قضیه یك قضیه خیلی مشكلی است اما با این بیانی كه ما در مسئله علم عنائی، و در اتحاد بین صورت مثالی و عینیت خارجی، و ازلیت و ابدیت اراده، عرض كردیم، گمان می‌كنم این مسئله هم خود به خود روشن بشود و یك مطلب سهل و آسانی دیگر به نظر بیاید.[[4]](#footnote-4)

 سؤال ما این است كه ذات پروردگار از چه زمانی بوده؟

 اصلًا این سؤال از اصل غلط است. زمان در ذات پروردگار كه نمی‌تواند راه داشته باشد. بلكه زمان یك امر اعتباری است كه مترتّب بر تحقق عین خارجی است. و شما از كینونیت عین خارجی، به مسئله زمان پی می‌برید. و الّا زمان چیزی نیست كه بخواهید بر آن دست بگذارید، بدون این‌كه عینیتی در خارج وجود داشته باشد. زمان معنا ندارد. همین مطلب را شما ببرید در ذات باری. وجود ذات باری كه بما لا نهایه، أزلًا و أبداً تحقق عینی و تحقق خارجی دارد، آیا ممكن است كه ابتدایی برای آن تصور كرد؟ این امكان ندارد. خیلی خب از این مسئله كه فارغ شدیم.

 علم باری، آیا شما می‌توانید انفكاكی بین ذات و علم باری تصور كنید؟ محال است. قدرت باری چه؟ هو العلیم، هو القدیر، هو الحی. حیات كه عرض كردم لازمه ذات است، و غیر از مسئله علم و قدرت است. این حیات را در ردیف علم و قدرت قرار دادن غلط است. حیات متقدم بر علم و قدرت است و مساوق با ذات است، و همانطوری كه نفس اطلاق اسم أحدیت بر ذات باری مساوق با وجود بالصرافه است[[5]](#footnote-5). پس در هر مرحله‌ای كه بتوانیم ذات باری را تصور كنیم، در آن مرحله علم باری حضور داشته و قدرت باری حضور داشته. و از آنجایی كه ذات باری ابتدا ندارد، پس علم باری هم ابتدا ندارد.

 علم باری نسبت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟ ببینید من دارم خیلی آرام جلو می‌آیم. تعبیرات قلنبه سلنبه به كار نمی‌برم. خیلی راحت به مطلب می‌خواهیم برسیم.

 علم باری ـ خب گفتیم ذات علم دارد، علیم است. الآن شما نسبت به خودتان عالم هستید، نسبت به مدركات خودتان عالم هستید. هركس برای خودش یك علمی دارد، بنده هم اطلاع ندارم، شما هم از علم من اطلاع ندارید، شما نسبت به مدركات خودتان، نسبت به محفوظات خودتان، نسبت به ملكات خودتان، نسبت به صفات خودتان، نسبت به نقاط ضعف و قوت خودتان ... هركسی نسبت به آنچه كه هست، در حدود استطاعت اطلاع داریم، و خیلی چیزها را هم حتی خودمان نیز نمی‌دانیم و اطلاع نداریم. هركسی نسبت به چیزی اطلاع و علم دارد. درست شد؟ حال آیا می‌شود این علم از او جدا بشود؟ تا هر وقت ما هستیم، علم ما هم با ما هست. هر وقت ما مردیم، آن وقت ببینیم تكلیف چیست!.

 ذات باری، در علمی كه به ذات خودش، و به آثار ذات خودش دارد، آیا آن علمِ باری، ازلًا هست، یا این كه بعدا پیدا می‌شود؟ ازلًا بوده. آیا ممكن است ذات باری علم داشته باشد به أمر معدوم؟ این هم مستحیل است. پس بنا بر این تا خدا خدایی می‌كرده است علم نسبت به ذات و به آثارش داشته. و تا وقتی كه خدا خدایی می‌كرده، مخلوقاتش بوده[[6]](#footnote-6)

 ببینید! تمام شد! تمام شد قضیه!! ربط بین حادث و قدیم حل شد. ما دیگر چیزی در اینجا نداریم. چون نفس علم به آثار، مساوق با تحقق اراده به آن خلق آثار.

 تلمیذ: پس دیگر حدوث را برداشتید!

 استاد: بله! پس دیگر ما اصلًا حدوث نداریم. البته حدوث زمانی داریم، حدوث زمانی یعنی همین چیزهایی را كه داریم در اینجا مشاهده می‌كنیم. اصلا آن حلقه منافی بین تجرد و ماده را حذف كردیم! همه شدند چه؟ مجرد! منتها مجرد انواعی دارد، مجرد اقسامی دارد. در آن مرتبه نازله خودش به همین كیفیتی كه ما الآن مشاهده می‌كنیم. نباید ما دو چیز به حساب بیاوریم: حالا كه این شیء سفت است و سخت است و مثلا همین كتاب در دست من كه الآن نیم كیلو است پس نباید به آن بگوییم مجرد، خب چه اشكال دارد؟ مجرد هم نیم كیلو باشد! كی گفته است كه مجرد نیم كیلو نباید داشته باشد؟ آن آثار و خصوصیاتی كه برای تجرد از ماده ذكر می‌كنند، بر اساس یك تصوری است كه ماده را تصور می‌كنند، بعد می‌گویند خب مجرد خلافش است.

 ولی وقتی كه همان ماده صورت نازله مجرد است، و مجرد جنبه علیت در او دارد، و شما سنخیت بین معلول و علّت را در این مسئله لحاظ می‌كنید، دیگر چطور می‌توانید یك حلقه فاصله بین ماده و مجرد بگذارید؟ پس سنخیت كجا رفت؟ این ماده از كجا آمد؟ ماده كه قدرت ندارد. ماده سر خودش را نمی‌تواند بخاراند! حالا بخواهد بلند شود فرض بكنید كه در این دنیا به وجود بیاید و بخواهد تحقق پیدا كند؟ درست شد؟ پس بنابراین، این مسئله مادّه بودن، این پله پایین‌تر مجرد بودن است كه برای ما حجاب می‌شود و ما را از انكشاف مجرد، و صور مجرده باز می‌دارد. اگر این جنبه تنازل مجرد به مرحله پایین‌تر كه ما اسمش را مادّه می‌گذاریم، این مسئله از نفس برداشته بشود، دیگر ما مادّه‌ای را نمی‌بینیم! یك چیز مشاهده می‌كنیم، یك مسئله مشاهده می‌كنیم. كسی كه اطلاع بر غیب دارد، این نیست كه صورت مثالی را ببیند. آن دیدن صورت مثالی یك مرتبه‌ای است كه مرتبه پایین‌تری است كه یك مقداری برای همراهی و مرافقت با اذهان مطرح می‌شود. وقتی كه انسان اطلاع بر غیب پیدا می‌كند، اطلاع بر آن چیزی كه در هفته آینده اتفاق می‌افتد پیدا می‌كند، این اطلاع او، اطلاع بر یك امر صوری بدون مادّه، بدون تلبس به مادّه نیست، بلكه اطلاع او، اطلاع به نفس عینیت خارجی است! همان نفس عینیت خارجی است.

 لذا شما می‌بینید در بعضی از موارد، اصلًا خودِ آن عینیتی را كه بعد باید تحقق پیدا بكند، آن عینیت زودتر در ظرف زمانِ دیگری بروز و ظهور پیدا می‌كند. مثلا باید یك هفته دیگر فرض بكنید كه این تخمی كه كه در این باغچه كاشته شده، رشد می‌كند و می‌آید بالا سبز می‌شود. اگر شخصی دارای آن ولایتِ و اشراف بر آن را داشته باشد، می‌تواند سبزه‌ای را كه هفته دیگر می‌روید، آن سبزه را الآن از باغچه دربیاورد به شما نشان بدهد. متوجه شدید قضیه چه شد؟ این است مسئله. یعنی همان كه الان هست بعد این از كجا پیدا می‌شود؟ نه این‌كه آن تخم را تبدیل به سبزه می‌كند! تخم در ظرف خودش دارد تبدیل به سبزه می‌شود. التفات كردید؟ این را تا حالا نگفته‌ام ها! تخم در ظرف خودش دارد تبدیل به سبزه می‌شود. كه همان جریان عادی و جریان سلسله علیت است. ما نمی‌توانیم به این سلسله علیت اشراف پیدا بكنیم. فوقش هنری كه از ما بر می‌آید این كه در خواب ببینیم این تخمی را كه الآن در باغچه كاشتیم تخم سیب یا هندوانه، این یك هفته بعد جوانه زده آمده بالا. این را در خواب ببینیم. می‌رویم فردا صبح در باغچه می‌بینیم خاك است. تخم‌ها هم زیر خاك است. روز دوم صبر می‌كنیم چیزی نمی‌بینیم. روز سوم صبر می‌كنیم. چون خواب دیده‌ایم و می‌دانیم خوابمان هم رؤیای صادقه است. به این مسئله هم ما شك نداریم. این رؤیا می‌شود رؤیای صادقه: روز سوم، روز چهارم، همان موقعی كه روز هفتم هست نگاه می‌كنیم می‌بینیم تخم جوانه زده آمده بالا. نگاه می‌كنیم یادمان می‌افتد: ا! ما این را هفته پیش خوابش را دیده بودیم!

 درست شد؟ حالا اگر شخصی بتواند بر زمان و بر مكان غلبه كند! همان امر مادی هفته بعد را می‌تواند الآن بیاورد! و این مسئله، مسئله عجیبی است. كه چطور انسان، چیزی كه هنوز در ظرف زمان تحقق پیدا نكرده، توانسته آن را احضار كند! البته در این زمینه روایات و مطالبی هست. یكی از این موارد، ـ موارد عدیده‌ای داریم. حالا رفقا خودشان تحقیق كنند، من چند مورد را دیده‌ام ـ مسئله حضور پیدا كردن پیغمبر در صحنه كربلا در آن وقتی است كه مدینه بودند. پیغمبر نشسته بودند در منزل، با أمیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و افراد یك مرتبه دیدند پیغمبر غائب شد، پیغمبر را ندیدند. نه اینكه پیغمبر بود. پیغمبر غائب شد، بعد از مدتی پیغمبر آمدند، یك دفعه حاضر شدند ولی لباس‌شان گرد و خاك داشت. این قضیه را در چند كتاب نقل كرده‌اند[[7]](#footnote-7). لباس‌شان گرد و خاك داشت و خیلی حال‌شان بسیار بسیار عجیب شده بود و خیلی محزون و در حال بكاء بودند. سوال كردند كه یا رسوالله چه شد؟ حضرت فرمودند الآن جبرئیل مرا به كربلا برد. البته یك مقدماتی دارد كه جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله خوشحالی؟ اما حالا بیا این مسائل را نشان‌تان بدهم ...

 نمی‌دانم او هم منتظر بود! اصلًا انگار نمی‌توانست یك خنده به این دهان پیغمبر ببیند! بهتر است یك خرده صبر كند، بگذرد؛ نه همان آن خلاصه آمد و این قضیه را پیش آورد. حالا دیگر این‌ها چه خبرهایی هست، ما نمی‌دانیم. كه در این گونه موارد چه اسراری هست. پیغمبر را برد. اگر پیغمبر می‌خواست این قضیه برایش به صورت مكاشفه در بیاید، چه نیازی به رفتن بود؟ مگر این‌همه مكاشفه نمی‌كنند؟ این‌جا گرفته‌اند نشسته‌اند، دارند با شما صحبت می‌كنند و ...، افرادی كه اهل كشف و شهود هستند، برایشان كشف پیدا می‌شود فلان قضیه اتفاق افتاده، مثل این‌كه شما خواب هستید و بعد در عالم رؤیا برایتان یك قضیه‌ای منكشف می‌شود. چه نیازی داشت پیغمبر آنجا برود؟ پیغمبر صورت مادی خارجی را در آنجا دید. رفت و دید. یعنی جسمش رفت در آنجا، در خود كربلا، واقعه كربلا و كشته شدن امام حسین علیه السلام و فرزندان و اصحاب و وضعیت را به مادّه دید. یعنی امام حسین علیه السلام را دید. یعنی اگر می‌خواست دست بزند، همان وزنی را كه در آن موقع سید الشهداء بود، همان وزن دست پیغمبر می‌آمد. این قضیه خیلی عجیب است ها! و به این مسئله كسی التفات ندارد. نه این‌كه برایش تجسم بكند، بلكه همان عینیت را دیدند!

 ـ رفتم دیدم! دیدم حسین را كه در آنجا افتاده، و با این وضعیت و با این كیفیت.

 خب این دلالت بر چه می‌كند؟ دلالت بر این می‌كند كه آن مسئله‌ای كه باید بعد از پنجاه و چند سال دیگر اتفاق بیفتد، در صورت عینی، همان عین، همان خود حضرت، خود حضرت، خود اصحاب، همان را پیغمبر رفت مشاهده كرد. همان را!

 تلمیذ: یعنی افراد هم در سال شصت و یك، پیغمبر را می‌دیدند؟

 استاد: كی؟

 تلمیذ: خود امام حسین یا اصحاب، اهل بیت، پیغمبر را در سال شصت و یك می‌دیدند؟ آن وقتی كه پیغمبر رفته بودند كربلا

 استاد: نه.

 تلمیذ: سال شصت و یك باید آنجا حضور داشته باشند.

 استاد: نه، نه، ببینید، این كه حضرت رفتند خب اولًا این كه حضرت می‌تواند صورت خودش را محو كند. و آن اشكالی ندارد.

 تلمیذ: فرمودید با مادّه تشریف بردند.

 استاد: بله، همان خود مادّه، خود مادّه حضرت، خود عین حضرت، خود وجود حضرت، عرض كردم پیغمبر غیب شد، یعنی از میان این افراد غیب شد، مسئله، مسئله مكاشفه نبود. حضرت بوجوده، رفتند در آنجا و در آنجا حضور پیدا كردند، و خودِ آن صحنه را دیدند. عرض كردم خودِ حضرت آنجا كه نشسته بودند هم می‌توانستند ببینند ولی این كه حضرت رفت آنجا و حضور عینی پیدا كرد، دلیل بر این است كه خود آن قضیه در آن موقع اتفاق افتاده. یعنی خود آن قضیه‌ای را كه اتفاق افتاده، حضرت در آنجا به این مسئله عینیت داد! خب، حضرت می‌تواند حضور خودش را در آنجا، بعداً محو كند. اشكال ندارد. مگر معلول مجرد نیست؟ خب همین مجرد می‌آید تغییر می‌كند. امام رضا علیه السلام چكار كرد؟ همان شیری كه در پرده بود را تبدیل به مادّه كرد، بعد مادّه را چكار كرد؟ گرفت! دوباره تبدیل به صورت كرد[[8]](#footnote-8). این كه طبیعی مسئله است دیگر. بچه مكتبی‌ها این‌كارها را انجام می‌دهند! امام و پیغمبر كه دیگر اهانت به آن‌هاست ما بیاییم بگوییم امام بیاید این كارها را انجام بدهد. التفات كردید؟ خودِ همان عینیت وجود داشته. علاوه بر این قضیه، مطالبی كه در كتب و این‌ها نسبت به این قضیه هست، محی‌الدین در فتوحات نسبت به این قضیه مطالبی دارد و همین‌طور بزرگان كه در مقام تبیین این‌گونه مطالب بودند، آن‌ها مطلب را به این كیفیت احساس می‌كردند. این هم تأیید بر مسئله می‌شود.

 تلمیذ: قضیه معراج از همین قضایا بود؟

 استاد: بله، در مسئله معراج داریم سبحان الذی أسری بعبده، خب شكی نیست در این كه معراج به دو صورت واقع شده است. در همین جا هم شما یك مطالبی را می‌بینید كه منافی است.

 چیزی كه شكی در آن نیست، این است كه معراج، معراج جسمانی بوده كه پیغمبر از مسجد الحرام إلی المسجد الأقصی با همین بدن، و به همین وضعیت در آنجا حضور داشتند. سُبْحانَ الَّذِي أَسْري بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَي الْمَسْجِدِ الْأَقْصَي الَّذِي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ[[9]](#footnote-9) این یكی. مسئله دوم می‌شود: لنریه من آیاتنا. خب این لنریه من آیاتنا كه از آن طرف داریم براقی بود[[10]](#footnote-10) و چه بود و پیغمبر را بردند، این مسئله همان طوری كه عرض كردم، با تصوراتی كه ما از مسئله مادّه و مجرد داریم، نمی‌خواند. ـ یعنی اگر تصوری داشته‌ایم، خب حالا كه ان‌شاءالله آن تصورات تغییر پیدا كرده و خواهد كرد. ـ این مادّه و مجردی كه تا به حال در تصور ما بود، این مادّه، با سوار شدن بر براق و رفتن به عالم مثال و بعد هم ملكوت، منافات دارد. چون آن عوالم، عوالم مجرده هستند. مادّه در عالم مجرد راه ندارد. درست شد؟ تفسیری كه از بزرگان، و مقرِّرین بزرگان، مثل مرحوم علامه رحمه الله علیه، و حتی مقرِّرین‌شان، و شاگردان ایشان، از فضلاء آنها كه من شنیده‌ام، این است كه به دو صورت انجام شده! حتی بنده در یكی از مجالس خصوصی كه در قم و در روزهای پنج شنبه و جمعه تشكیل می‌شد بودم كه مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه این‌طور مطلب را تقریر فرمودند[[11]](#footnote-11) حالا، این را هم كه در اینجا دارم می‌گویم ما به ساحت ایشان جسارت نمی‌كنیم و احتمال دارد كه ایشان نسبت به بیان بعضی از مسائل كتمان كرده باشند. این احتمالش هست. امّا آنچه را كه ایشان فرمودند این طور بوده.

 البته مقرّرین ایشان هم كه صریحاً نسبت به این مسئله دلالت دارند كه دو معراج در اینجا قرار گرفته. یك معراج جسمانی كه همان من المسجد الحرام إلی المسجد الاقصی است كه از همان مسجد الحرام می‌شود جسمانی و به مسجد الاقصی باز می‌شود جسمانی. جسم هم از مسجد الحرام إلی المسجد الأقصی طی مكان كرده. یعنی راه طی كرده. حالا به سرعت طی كرده. شما می‌گویید در یك ثانیه؟ بسیار خب. بالاخره راه طی كرده. مثل هواپیما كه فرض بكنید از اینجا می‌آید در آنجا، پیغمبر از اینجا هم سوار براق شد و رفت در مسجد الاقصی. این یكی.

 دوم: معراج روحانی است. یعنی آن معراجی كه در عوالم لنریه من آیاتنا، یا بعد می‌گوید: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّي\* فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْني[[12]](#footnote-12) یعنی پیغمبر بوجوده، این عوالم ربوبی را پیمود، تا به قاب قوسین رسید. یعنی فكان قاب قوسین أو أدنی كه جبرائیل در آنجا گفت: لو دنوت أنمله، لاحترقت[[13]](#footnote-13) خب این طبعاً با یك بدن جسمانی و عینی نمی‌تواند باشد!.

 پس بنابراین دو معراج در اینجا بوده: یكی اینكه پیغمبر از مسجد الحرام الی المسجد الاقصی رفته، دوم مسیر عوالم طولی را، كه عوالم مجرده است آن را با روح و با نفس خود طی كرده. كه مناسبت با همان براق بهشتی و همان كیفیت حركت و صعود پیغمبر از عالم مادّه، به مثال، مثالِ علیا، ملكوت، ملكوت علیا، لاهوت، جبروت، و بعد هم به آن مرتبه‌ای كه حالا نمی‌دانیم مرتبه فناء بوده، نبوده، فکان قاب قوسین أو أدنی، در آن مرتبه پیغمبر با نفس و روح خودش این معراج را انجام داد. مشكلی هم در اینجا پیش نمی‌آید. پس بدن از مسجد الحرام الی المسجد الاقصی رفته، بعد هم از آنجا معراج روحانی پیغمبر شروع شده. خدا می‌خواسته هم یك حركت مادی را به پیغمبر ارائه بدهد، البته داریم در مسجد الاقصی هم كه انبیاء همه آمدند و با پیغمبر نماز خواندند و ...[[14]](#footnote-14) كه البته مشخص است كه آن جنبه كشفی دارد. از آن‌جا هم حركت طولی تحقق پیدا كرده. با این بیانی كه ما كردیم، همان بدن پیغمبر و جسم پیغمبر است كه به معراج می‌رود. امّا، آیا همین جسم وقتی كه دارد به معراج می‌رود، به همین كیفیت مادی، و وزن، و كیلو و موقعیت خودش می‌ماند؟! یا این‌كه در هر عالمی، متناسب با همان عالم تحوّل و تبدّل پیدا می‌كند؟!

 با این بیانی كه ما كردیم، این مسئله را حل می‌كند. یعنی پیغمبر از مسجد الحرام رفتند مسجد الأقصی، و در این رفتن به مسجد الأقصی، سیر طولی را هم همزمان طی كردند. حالا یا در مسجد الأقصی این مسئله اتفاق افتاده، یا بین مسجد الحرام و مسجد الاقصی این مسئله اتفاق افتاده، چون ما از این مسائل اطلاع نداریم، درك آن برای ما مشكل است كه چطور ممكن است یك نفر از یك جا برود به یك جا، ولكن اگر اطلاع پیدا كنیم و دقت‌مان نسبت به این مسائل و اشراق‌مان نسبت به این مسائل روشن بشود، متوجه می‌شویم كه ممكن است حتی در یك ثانیه، یا یك پلك چشم به هم زدن، تمام این سیر رسول خدا، اتفاق افتاده باشد.

 ما، به واسطه انس‌مان با مسائل مادی است كه نمی‌توانیم سیر و حركت نفس را در عوالم ربوبی تصویر كنیم. اگر آن حالت و آن نفخه برای ما حاصل بشود، همین حالت نیز پیدا می‌شود. و برای همه افراد این سیر و این عروج وجود دارد. آن كسانی كه در سیر و سلوك إلی الله، در مقام تربیت و تزكیه هستند، برای آن‌ها هم همین معراج‌ها همه وجود دارد[[15]](#footnote-15). و آن‌ها هم خواهند دید و دیده‌اند و بیان هم كرده‌اند و شكی در صحت آن مطالب و مسائل نیست.

 پس بنابراین رسول خدا با همین بدن به معراج رفت و به قاب قوسین أو أدنی رسید، و بعد دوباره برگشت در عالم مادّه و در مكه، و به همین وزن و قیافه و شكل در همانجا دوباره ظهور و بروز پیدا كرد. تبدل مادّه به مجرد، مجرد به مادّه اینجاست. ـ یعنی مادهّ‌ای كه ما می‌گوییم، ماده اصطلاحی ـ پس در این صورت حلقه بین قدم و حدوث، هیچ! رفت پی كارش! دیگر حلقه‌ای وجود ندارد!

 تلمیذ: حتماً لازم است كه تبدل بشود؟ چون نفس پیغمبر جامع جمیع حقائق عالم هستی است، سیر در نفس خودش نمی‌توانیم به آن بگوییم كه معراج است، بدون آن‌كه تبدل مادّه صورت گرفته باشد؟

 استاد: خب شاید تبدل، یك تبدل طبیعی و تكوینی است. خواهی نخواهی اینطور می‌شود. این یك مسئله تكوینی است. در تبدل می‌گویید: آیا می‌شود مثلًا شما بالاتر از این صورت ـ كه مثال است ـ كه همان معنا می‌باشد را داشته باشید و همان معنا نیز در عین حال همان صورت را داشته باشد؟ خب این همین است. یعنی وقتی شما یك مافوق برای یك افق دیگر در نظر می‌گیرید، لازمه آن لطافت بیشتر و آن خصوصیت تجردیه بیشتر است. تا این‌كه به مرحله بساطت وجود و تجرد وجود بخواهید برسید. این لازمه‌اش است. نه این كه منافات دارد! یعنی لازمه آن قوی، چون قوی‌تر است، وجودِ این پایین را دارد به اضافه آن لطافت. نه این‌كه نفس، همان ثقالت اجمالی و خفیف را واجد باشد. این مسئله، یك مسئله تكوینی است. اگر بخواهد آب بالا برود، بایستی كه بخار بشود. نمی‌شود كه همینطور آب باشد و بالا هم برود. حالا شما می‌گویید بخار ضعیف‌تر از آب است؟ نه خیر! بخار قوی‌تر از آب است! از نقطه نظر تجرد و از نقطه نظر قوای وجودی قوی‌تر است! همان بخار وقتی كه می‌آید پایین، تبدیل به آب می‌شود. یك چیز است. آب می‌خواهد برود بالا ... یعنی لازمه حضور در این وضع و موقعیت، این است كه با همان مسئله، موقعیت سنخیت داشته باشد.

 پس پیغمبر وقتی به قاب قوسین أو أدنی رسید، حتی از عقل منفصل هم تجردش بیشتر شد. با حفظ خصوصیت إنیت و همان عین ثابت و امثال ذلك كه در آنجا هست. چون خودِ رسول الله بشخصه و بتشخصه این را انجام می‌دهد. خب عین ثابتش هست. یعنی آن عین ثابت قابلیت برای تردّی به همین مرتبه تجرد را دارد.

 تلمیذ: بالاخره مادّه را از دست داد دیگر!

 استاد: از دست نه، تبدل! تبدل غیر از «از دست دادن» است، نیست نشد. مادّه در ظرف خودش هست. این مادّه، این مادّه‌ای كه همراه با پیغمبر به معراج رفت، اگر شما این زمین را در آن موقع وزن می‌كردید، منهای شصت و پنج كیلو هفتاد كیلو بود؟! چون پیغمبر به معراج رفته بود؟ معراج یعنی تبدّل جوهری برای پیغمبر حاصل شد. وقتی كه امام رضا علیه السلام این صورت را تبدیل به شیر كرد، آن اتاق را اگر شما وزن می‌كردید چند كیلو بود؟ اگر یك باسكولی بود، همه نشسته بودند آنجا: مأمون و امام رضا و همه و فرش و در و دیوار روی آن باسكول بودند چقدر بود؟ دو تن و چهارصد و پنجاه كیلو فرض می‌كنیم. این شیر وقتی كه صورت تبدیل به شیر شد باسكول چند كیلو نشان داد؟ سه تن نشان داد! خب آن شیری كه حضرت درست كردند سیصد چهارصد كیلو بود دیگر!

 شیر گفت این كه هیچی، می‌خواهید مأمون را هم خلاصه ... این شكم هنوز جا دارد! خب بدخواه‌هایت را بگو بیایند! هرچه به امام رضا گفت بدخواه نداری؟ حضرت فرمودند: نه همان یكی بس است!

 این كه غش كرد و افتاد و آن هم كه تو یك لقمه‌اش كردی و ترتیبش را دادی كس دیگر نیست.

 حضرت فرمودند نه بس است! بلند شو برو سر جایت!

 آن مرتیكه! مأمون! هم غش كرد افتاد!

 حالا اگر آن موقع این را می‌كشیدند چند كیلو بود؟! سه تُن بود. خب یك دفعه حضرت فرمودند برگرد و تبدیل به صورت شو، اگر الآن بكشند چند كیلو است؟ دوباره بر می‌گردد به همان دو هزار و چهارصد و پنجاه كیلو مثلا، البته آن یارو را هم باید كم كنیم، آن را هم باید كم كنیم! آن هم هفتاد كیلو، هشتاد كیلو بوده باید كم كرد، چون آن هم بالاخره رفت و الآن شد مثلًا دو هزار و چهارصد كیلو. الآن باسكول این‌قدر نشان می‌دهد. وزن كجا رفت؟ حضرت بردند این را جایی دفنش كردند؟ یعنی آن زمین وزنش اضافه شد؟ این‌ها چیزهایی‌ست كه باید فكر كنیم ها! همینطوری از این روایات نباید بگذریم! باید ببینیم این امام چه است. امامِ ما، بدانیم كی است؟! چغندر فروش نیست. دوغ فروش نیست! این‌ها را باید در نظر بگیریم، بعد این مسائل برای هضم عویصات فلسفیه خیلی كارساز است.

 تلمیذ: می‌شود گفت در حقیقت دو مرحله دارد، یك سیر باطنی است كه سالك می‌پیماید تا می‌رسد به مقام فناء در ذات، بدون این‌كه هیچ تبدلی در جسم صورت بگیرد. مسئله دوم مسئله معراج است، كه همان سیر است، ولی با تبدّل جسم. و این آیاتی كه نسبت به معراج است، ناظر به این تبدل جسم است، نه ناظر به آن سیر باطنی است.

 استاد: آن كه مربوط به پیغمبر است، همین است دیگر.

 تلمیذ: یعنی دوتایش با هم؟ یكی مربوط به تبدل بدن، یكی هم كه سیر باطنی است. یعنی می‌توانیم بگوییم این‌ها همه حكایت از آن سیر باطنی پیغمبر می‌كنند كه كراراً هم اتفاق افتاده؟ ما در روایات كه یك معراج نداریم[[16]](#footnote-16).

 استاد: بله! لازم به جدا بودن در معراج نیست! ببینید من نمی‌گویم كه آن مطلبی را كه بزرگان فرمودند مثل علامه طباطبائی و مقررّین ایشان اشتباه است، ممكن است سیر مادی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی بوده، آنجا حضرت توقف كردند، سیر روحی‌شان از آنجا شروع شده. این یك جور.

 جور دیگری كه می‌توانیم بگوییم این است: یك معراج بوده. از مسجد الحرام، به مسجد الاقصی و بعد نه از باطن، بلكه همان بدن پیغمبر[[17]](#footnote-17). لذا اینجا نداریم دوتا بوده: سُبْحانَ الَّذِي أَسْري بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَي الْمَسْجِدِ الْأَقْصَي الَّذِي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ[[18]](#footnote-18) تمام شد! كه در همین جا آن سیر باطن هم انجام گرفته. سیر باطن، یعنی سیر به آن عوالم، كه مقتضای سیر به آن عوالم، همان تبدل جسم به همان كیفیت مجرّده خودش هست. چه اشكال دارد؟ من نمی‌گویم كه حتماً بوده، بلكه ایراد ندارد.

 تلمیذ: در مورد حضرت عیسی هم همینطور بوده؟

 استاد: بله، بله، اصلًا در مورد حضرت عیسی داریم كه ... قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ...[[19]](#footnote-19) خب این حضرت عیسی كه الآن او را نكشته‌اند، و الآن هم زنده است و در روایات هم داریم كه موقعی كه حضرت ظهور می‌كنند[[20]](#footnote-20)، حضرت عیسی تشریف می‌آورند و خلاصه كمك و مساعدت می‌كنند امام را، خب الآن كه حضرت عیسی كه نمرده، زنده است، پس همان بدنی كه الآن دارد، الآن كجاست؟ در كدام كهكشان است؟ در كدام كهكشان راه شیری و منظومه شیری و منظومه شمسی و ستاره و فلان است؟ او در این عالم نیست دیگر! بَلْ رَفَعَهُ اللَه إِلَيْهِ ...[[21]](#footnote-21) آسمانِ چهارم است. آسمان چهارم همین آسمان مجردات است[[22]](#footnote-22). این جسم مادی در جبروت و ملكوت چه كار می‌كند؟ این‌جا دیگر این نیست بلكه منطبق با اوست[[23]](#footnote-23). فرق می‌كند تا این‌كه فوت حاصل بشود. در حالیكه فوت حاصل نشده است.[[24]](#footnote-24) حضرت عیسی با همان بدن رفت در آن معراج، منتها این قسمت ایستاد! حضرت رسول وقتی كه داشتند می‌رفتند آنجا، گفتند سلام! سلام! ما رفتیم بالاتر! خداحافظ شما! دوباره برگشتیم، خداحافظی هم ازت می‌كنیم! آسمان چهارم. نمی‌شود كه پیغمبر نبیند این‌ها را. او كه همه عالم در دست اوست. پس خود بدن رسول الله در آسمان چهارم، با بدن حضرت عیسی یكی می‌شود! بعد می‌رود بالا. این می‌رود بالا، باز تجردش بیشتر می‌شود!

 تلمیذ: مسئله رجعت هم به همین صورت هست؟

 استاد: رجعتِ ائمه، خب بله با بدن است دیگر، با همین بدن ظاهری است.

 تلمیذ: و اولیاء هم؟

 استاد: بله آن‌ها هم همینطور. بله.

 تلمیذ: قضیه بچگی حضرت سلمان و ملاقاتش با امیرالمومنین ...

 استاد: بله، عرض می‌كنم، خیلی هست. بله راجع به این هم در نظرم بود اتفاقاً. ما خیلی داریم از مواردی كه این موارد، مواردِ عینی خارجی است. منتها خب بعضی از مواردی كه انسان مشاهده می‌كند به نحو شهود است و آن جنبه مثالی دارد و مشخص هم هست. ولی در بعضی از موارد، انسان همان حضور را احساس می‌كند. نحوه احساس را كه آدم نمی‌تواند عوض كند. احساس دارد می‌كند دیگر. واقعاً دارد این مسئله را احساس می‌كند. فلهذا این مسئله در تحت همین قضیه می‌گنجد. البته خب عرض كردم خود رفقا می‌توانند در این زمینه در حكایات و روایات و احادیث و این‌ها جستجو كنند و ما به یك نكات بدیع و تازه‌ای در فرهنگ شیعه دسترسی پیدا می‌كنیم.

 تلمیذ: این مسئله اثبات بقاء مادّه است؟

 استاد: بله، این یعنی اصلًا ماده فناء ندارد.

 تلمیذ: بعد این برای كمّلین است یا همه افراد؟

 استاد ـ نه همه افراد. اصلًا مادّه به طور كلی فناء ندارد. چیزی كه تحقق پیدا كرده، این دلالت بر بقائش می‌كند. صورتش عوض می‌شود[[25]](#footnote-25).

 تلمیذ: پس موت می‌شود فقط یك تبدل.

 استاد: تبدل! تبدلِ صورت، از صورتی به صورت دیگر.

 خیلی عجیب است ها! یعنی همین اطلاع بر این مسائل، خیلی برای ذهن و تفكر انسان تأثیر دارد. كیفیت فكر و ذهن را اصلًا تغییر می‌دهد و بر آن اساس، استدلال تغییر پیدا می‌كند. یعنی نه فقط این مسائلی كه خب برای انسان مشهود می‌شود در اعتقاد انسان به آن مبادی اوّلی و به آن مسائل بساطت ولایت و این‌ها و كار امام علیه السلام و این‌ها، این تأثیر گذار هست! و انسان را به خیلی از مطالب نزدیك می‌كند، علاوه بر آن اصلًا در كیفیت فكرش این قضیه خیلی تأثیر می‌گذارد. شما ببینید همین الآن افرادی هستند كه نسبت به همین مسئله تبدیل تصویر شیر ـ البته هم مربوط به امام موسی بن جعفر است[[26]](#footnote-26) و هم مربوطِ به امام رضا علیهم السلام هست ـ می‌گویند آقا این‌ها چیست؟ نه سند دارد، نه دلیل دارد!

 شما ببینید! نمی‌خواهد بپذیرد كه یكی بالاتر از خودش هم هست! چقدر ما بدبختیم ها! چقدر بدبختیم! نمی‌خواهد بپذیرد كه یك نفر می‌تواند باشد، كه از او بالاتر است، قدرتش بالاتر است، لطف خدا به او بیشتر است، بنده محبوب خداست و خدا به او این قدرت و این علم را داده. نمی‌خواهد بپذیرد. عین همین قضیه راجع به رسول خدا و كفار هست. مگر نگفتند مشركین كه این‌ها همه سحر است؟ مگر شق القمر را نگفتند سحر است؟ نمی‌خواهد بپذیرد! كه بعد مجبور می‌شوند می‌گویند اگر سحر است، این سحر فقط نسبت به مخاطبین می‌تواند مؤثر باشد، نسبت به غائبین نیست. برویم بیرون مدینه، بیرون شهر، از آن كاروان‌ها، و حمله‌هایی كه می‌آیند، سؤال كنیم. آن‌ها كه مخاطب پیغمبر نبودند. از آنها سؤال كنیم دیشب ماه را چطور دیدید؟ وقتی كه رفتند از آن‌ها سؤال كردند، آن‌ها هم گفتند آقا دیشب یك قضیه عجیبی دیدیم! نگاه كردیم دیدیم ماه دو نصف شده! صدایی درآورد و نصفش آمد و شروع كرد چرخیدن و ... آن‌جا كه دیگر بیابان بود، پیغمبر را هم ندیدند[[27]](#footnote-27). باز هم گفتند سحر است! یعنی نمی‌خواهد این را بپذیرد! نمی‌خواهد ببیند بالاتر از توان خودش، توانی هست. نمی‌گوید من بیایم بالا، خودم را به آن توان برسانم. خب بدبخت اگر بیایی می‌رسی، تو هم می‌توانی شق القمر كنی! خب شق القمر كه چیزی نیست! آصف برخیا هم خورشید را برگرداند دیگر. كسی كه خورشید را برگرداند برای سلیمان، خب شق القمر هم می‌تواند بكند، این كه چیزی نیست. آصف برخیا كه بود؟ وزیر حضرت سلیمان بود. و به فرمایش امام صادق، شیعیان ما، از آصف هم بالاتر بودند!

 خب در این مسئله به جای این‌كه آدم بیاید و بپذیرد و تسلیم بشود و نقاط ضعف خودش را به قوت تبدیل كند، قوت را می‌خواهد به ضعف تبدیل كند! آن قوت را می‌خواهد بیاورد پایین، و بگوید نه نبوده، معلوم نیست!

 این هم آیه قرآن است و الّا این را هم انكار می‌كردند ها! باور كنید! آن كسانی كه علم پیغمبر را انكار می‌كنند، غیب را انكار می‌كنند، اعجاز را انكار می‌كنند، این را هم دیگر مانده‌اند! و الا ... این را می‌گویند خدا خواسته! امّا این كه بگویند این را پیغمبر كرده نه، پیغمبر كه ... إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ...[[28]](#footnote-28) پیغمبر دعا كرده، خدا دعایش را مستجاب كرده! نمی‌خواست نمی‌كرد! اگر خدا دعایش را مستجاب نمی‌كرد، شق القمر هم نمی‌شد.

 می‌گفت پیغمبر هم مثل آن چغندر فروش كه می‌ایستد كنار خیابان ... گفتم تشبیه غلطی است چون این كسب هم بالاخره كسبِ حلال است چرا آدم بخواهد اینطوری تشبیه بكند بگویید مثل یك آدم عامی. مثل دعایی كه ما می‌كنیم: خدایا این مریض را شفا بده! خب حالا یا مستجاب می‌شود شفا پیدا می‌كند یا نمی‌شود. پیغمبر هم همینطور بوده!!. پیغمبر هنر نكرده، بلند شده دو ركعت نماز خوانده، و بعد هم دعا كرده و خدا هم این ماه را نصف كرده. به پیغمبر چه ربطی دارد؟ به پیغمبر چه ربطی دارد؟ حضرت عیسی نماز می‌خواند دعا می‌كرد، مرده زنده بشود؛ به حضرت عیسی چه مربوط است؟

 نمی‌تواند بپذیرد كه الآن خودش مجرای ولایت و قدرت پروردگار است[[29]](#footnote-29). نمی‌تواند! نفس قبول نمی‌كند. نفس به خاطر عنادی كه دارد، به خاطر عنادی كه دارد، ـ خدا به سر آدم نیاورد ها! به سر آدم نیاورد ـ كه آدم نه می‌پذیرد و زیر بار می‌رود و نه خودش خودش را به آنجا می‌رساند.

 ولی این مسئله با نگاه كردن و مطالعه در این اخبار و این مسائل، با یك مقدار بنیه علمی و اطلاع بر مبانی، موجب ظهور بسیاری از رموز و اسرار می‌شود. انكشافات برای انسان ایجاد می‌كند. آنوقت به هر اندازه كه مسئله برای انسان روشن‌تر بشود، اهتمام انسان نسبت به مسائل دینی و اعتقادات و مبانی قوی‌تر می‌شود. حساسیتش بیشتر می‌شود. آن عرق دینی‌اش بالاتر می‌رود.

 یك بنده خدایی بود، فوت كرده، خدا بیامرزدش، آدم خوبی بود، از دوستان مرحوم آقا هم بود. به من می‌گفت كه: بله، آقای آسیدمحمدحسین، ایشان مقداری حساس بود! حساس بود! حالا این تعبیر [فلان لقب‌] را هم برای فلان شخص بیاورند، بیاورند! چه عیب دارد؟ ـ یك مقداری ایشان حساس بود!

 من هم گفتم: آقا این حساسیت برخاسته از ناموس ایشان بود! ـ یعنی بالاترین فحشی كه می‌شود داد. چون یعنی جنابعالی و امثال جنابعالی مرخصید! ـ گفتم این برخاسته از ناموس ایشان بود! امام علیه السلام برای ایشان ناموسش است! امام زمان ناموس ماست! این است مسئله! چطور می‌تواند یك شخصی بنشیند و به ناموسش فرض كنید جسارت كنند، اهانت كنند، اوصاف و صفاتی كه مربوط به او هست، بردارند به خودشان بخواهند ببندند، چطور انسان می‌تواند ساكت بنشیند؟

 هیچی نگفت دیگر. خدا بیامرزدش. آدم خوبی بود. ولی خب این به خاطر این است كه امام را نشناخته‌اند. اگر این‌ها هم امام را می‌شناختند، اگر این‌ها هم امام زمان را می‌شناختند خب به من نمی‌گفتند: ایشان بله، ایشان یك قدری حساس بود! حساس بود! حالا بگوید بگوید باشد! آن چه كه مربوط به امام زمان علیه السلام است به بقیه هم بگو، باشد، چیز مهمی نیست! اشكال ندارد! اصلًا خودش است! اصلًا خودش است!

 گفتم دیگر! یك زمان‌هایی می‌گفتند بله، نعوذبالله، نعوذبالله! از نفهمی! كه ماشاءالله حد ندارد!

 ولی خدا غیرتش همین‌جاهاست. دست‌كم گرفتن امام، غیرت خدا را می‌جنباند. خیلی خطری است قضیه، خلاصه. مثل این‌كه غیرت خدا دارد می‌جنبد!

 بله! واقعاً وقتی من می‌دیدم ایشان را كه بعضی از مسائل به گوششان می‌خورد، یا بعضی از چیزهایی را می‌دیدند، حالا جایی نوشته، روزنامه‌ای، فلان، رنگشان قرمز می‌شد!

 حالا ما اینطوری نیستیم! می‌گوییم به! بیا نگاه كن!

 اما ایشان رنگشان قرمز می‌شد! رگ‌های گردنشان متورم می‌شد! وقتی كه از این مسائل می‌دیدند، از این مطالب می‌دیدند. خب این حكایت از آن ادراك ایشان می‌كند. حسّ، ادراك، شهود، غیرت. آدم نسبت به امامش باید غیرت داشته باشد. این‌جور صحبت كردن‌های ما، بخاطر بی‌غیرتی ماست! غیرت نداریم! ما نسبت به امام زمان علیه السلام غیرت نداریم! بی‌غیرت هستیم همه‌مان! همه ما بی‌غیرتیم. یك جوری شده است كه افرادی كه به اسم اسلام این‌طرف و آن‌طرفند، دارند با امام زمان معامله یك آدم مجهول الهویه می‌كنند! و اصلًا معلوم نیست این كی هست، چیست، یك چیزی نوشته‌اند! خب معلوم نیست درست بوده، نبوده؟! مسلمان‌ها! شیعه! یك آدم مجهول الهویه!

 تلمیذ: اصلًا انكار كرده‌اند جدیداً. خیلی از مردم شنیده‌ام. انكار وجود امام زمان كرده‌اند.

 استاد: خب راحت دیگر! تمام شد!

 تلمیذ: من خودم سخنرانی شخصی را شنیدم كه می‌گفت اصلًا امام زمان وجود خارجی ندارد، در زمان خودِ امام حسن عسكری اختلاف بود كه آیا ایشان فرزند دارد یا ندارد؟ لذا ما در این زمینه نمی‌توانیم اثبات كنیم. اصلًا بی‌احترامی به آقایانی كه قائل به امام زمان هستند نمی‌كنیم، ولی من اعتقاد ندارم!

 در قم هم با یكی صحبت شد در همین قم، كتابی چاپ شده، در آنجا به امام زمان علیه السلام ...

 استاد: پس این كتب اهل تسنن كه صدها روایت مربوط به امام زمان دارد، ـ حالا شیعه را كار نداریم ـ كتابِ فضل بن شاذان نیشابوری را چه می‌گویند؟[[30]](#footnote-30) كه صد و پنجاه سال قبل از تولد امام زمان نوشته شده! و ببینید غلبه تفكر مادی بر ما، ما را به این‌جاها می‌رساند. غلبه تفكر مادی، تفكر سیاسی، وقتی غلبه بخواهد بكند بر معنویات، مسائل سیاسی و مصلحت‌های سیاسی، و مصلحت‌های مادی، و تفكر مادی، و كم نیاوردن از ماده‌گرایان، عقب نیفتادن، كم‌كم یكی‌یكی سنگرها را واگذار كردن و عقب‌نشینی كردن از مبانی، و از آن اصول مسلّمه ما را به اینجا می‌رساند.

 اللهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. براى اطلاع بيشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ٣٤٠، و معادشناسى، ج ٤، ص ٣٠٤ و تفسير الميزان، ج ٤، ذيل آيه ٢٠٠ سوره آل عمران، کلام فى المرابطه فى المجتمع الإسلامى [↑](#footnote-ref-1)
2. رجوع شود به کتاب امام شناسى، ج ١، ص ١٣٢ و افق وحى، ص ١١٨ و ٥٧٢ و رساله اجماع، ص ٨٩ [↑](#footnote-ref-2)
3. شرح دعاى صباح للحکيم السبزوارى رضوان‌الله‌عليه، ص ٦٢، «و ثم اشتهر کيفية ربط الحادث بالعلة القديمة بالداء العياء لانها أعيت عقول العقلاء المتفکرين حيث انه لا يجوز تخلف المعلول عن العلة التامة خصوصا المبدء التام الغنى ...» انتشارات دانشگاه طهران [↑](#footnote-ref-3)
4. رجوع شود به کتاب افق وحى، ص ٦٦ و گلشن اسرار، ج ١، ص ١٩٣ تا ١٩٦ [↑](#footnote-ref-4)
5. رجوع شود به کتاب افق وحى، ص ٤٥ تا ٤٨ [↑](#footnote-ref-5)
6. رجوع شود به کتاب افق وحى، ص ١١٨ [↑](#footnote-ref-6)
7. بحارالانوار، ج ٤٤، ص ٢٣٩ و افق وحى، ص ١٣٨ [↑](#footnote-ref-7)
8. رجوع شود به معادشناسى، ج ١، ص ٢٢٨ [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره الإسراء (١٧) آيه ١ [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسير الميزان، ج ١٣، ص ٥ [↑](#footnote-ref-10)
11. تفسير الميزان، ج ١٣، ص ٣١، طبع دار الکتب إلاسلاميه [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره النجم (٥٣) آيه ٨ و ٩ [↑](#footnote-ref-12)
13. مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٧٩؛ و بحارالأنوار، ج ١٨، ص ٣٨٢؛ مولانا در «مثنوى معنوى» دفتر چهارم اين روايت را به شعر درآورده است [↑](#footnote-ref-13)
14. تفسيرالميزان، ج ١٣، ص ٥ و ٦، طبع دارالکتب الاسلاميه [↑](#footnote-ref-14)
15. تفسير بيان السعاده، سلطان محمدگنابادى رضوان الله عليه، ج ٢، ذيل آيه ١ سوره الإسراء: انّه نسب الى بعض العرفاء انّه قال: انّى أعرج کلّ ليلة سبعين مرّة، و المعراج بالرّوح امر يقع لکثير من المرتاضين بل ورد انّ الصّلوة معراج المؤمن [↑](#footnote-ref-15)
16. تفسير بيان السعاده سلطان محمدگنابادى رضوان الله عليه، ج ٢، ذيل آيه ١، سوره الاسراء، قالوا: انّ المعراج للنّبى (صلى الله عليه وآله) کان مرّتين مع انّه نسب الى بعض العرفاء انّه قال: انّى أعرج کلّ ليلة سبعين مرّة [↑](#footnote-ref-16)
17. تفسيربيان السعادة سلطان محمدگنابادى رضوان الله عليه، ج ٢، ذيل آيه ١ سوره الإسراء [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره الإسراء (١٧) آيه ١ [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره النساء (٤) قسمتى از آيه ١٥٧ [↑](#footnote-ref-19)
20. تفسير الميزان، ج ٥، ص ١٥٢، طبع دارالکتب ... أقول و الروايات فى نزول عيسى (عليه السلام) عند ظهور المهدى (عليه السلام) مستفيضة من طرق أهل السنة، و کذا من طرق الشيعة عن النبى و الأئمة من أهل بيته عليهم الصلاة و السلام. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره النساء (٤) صدر آيه ١٥٨ [↑](#footnote-ref-21)
22. بحارالانوار، ج ١٨، ص ٣٨٠ و تفسير الميزان، ج ١٣، ص ٩ و ١٠ طبع دارالکتب الإسلاميه [↑](#footnote-ref-22)
23. تفسير بيان السعاده سلطان محمدگنابادى رضوان الله عليه، ج ٢، ذيل آيه ١٥٨ سوره النساء [↑](#footnote-ref-23)
24. تفسير الميزان، ج ٥، ص ١٤٠، ذيل آيه طبع دارالکتب الإسلاميه [↑](#footnote-ref-24)
25. رجوع شود به معادشناسى، ج ٦، ص ١٧٦ تا ١٨١ [↑](#footnote-ref-25)
26. رجوع شود به معادشناسى، ج ١، ص ٢٢٩، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب [↑](#footnote-ref-26)
27. تفسير الميزان، ج ١٩، ص ٦٥ بحث روائى ذيل آيه ١ تا ٨، طبع دارالکتب الاسلاميه [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره الکهف (١٨) قسمتى از آيه ١١٠ [↑](#footnote-ref-28)
29. رجوع شود به کتاب معادشناسى، ج ٦، مجلس سى وپنجم و افق وحى، ص ٧٧ [↑](#footnote-ref-29)
30. فهرست شيخ طوسى رضوان الله عليه، ص ١٤ چاپ دانشگاه مشهد سال ١٣٥١ شمسى و رجال ابن داود، ص ٣٢، شماره ٢٣ منشورات الرضى- قم [↑](#footnote-ref-30)